

تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی (۸)

ایرج افشار

پنجمین جلد استوری

پنجمین جلد کتاب «نوشته‌های فارسی» Persian Literature (اینجا «لیتراتور» به معنی خاص ادبیات نیست، به معنی تألیفات و نوشته‌هاست) به معرفی نسخه‌های خطی از آثار شعری اختصاص دارد. دیوانها، منظومه‌ها، ... و... و...

استوری میراثی گرانقدر از خویش به جای گذارد و آن معرفی متون زبان فارسی در همه رشته‌هاست و منبعی است اساسی برای شناخت سرگذشت‌های مؤلفان و آثار آنان. این گنجینه اینک در انجمن پادشاهی آسیائی انگلستان (لندن) نگاهداری می‌شود و پژوهش‌مند دقیق و پرکاری چون Francois de Blois با شوق کم‌مانند به آراستن و پیراستن و برافزودن و «روزگانی» کردن آنها پرداخته و خوشبختانه توانسته است فعلاً از جلد مربوط به «شعر» ۵۸۴ صفحه‌را (در دو جلد) منتشر کند. این دو جلد مربوط می‌شود به معرفی آثار شعری فارسی از آغاز سرایش تا سال ۱۲۲۵ (میلادی) که به اسمعیل بن ابراهیم مشهور به زرریس از شاعران عصر سلجوقی خاتمه گرفته است. سیصد و سیزده شاعر در این مجموعه معرفی شده‌اند و این قسمت با پیوستی در باره منظومه‌های بهمین‌نامه - کوش‌نامه - بانو گشسب‌نامه - بلوهر و بوذاسف - برزنامه - فرامرزنامه - همای‌نامه - جهانگیرنامه - کلک کهزاد نامه - یوسف و زلیخا - طغانشاهی (به نادرست منسوب به فردوسی شده) خاتمه گرفته است.

استوری حدود بیست و پنج سال پیش درگذشت و می‌دانیم که از آن روزگار به بعد مقداری معتابه از دیوانهای خطی شاعران در کتابخانه‌ها به دست آمده و فهرست شده و مبلغی زیاد از دیوانها

چاپ شده و به دسترس عمومی رسیده است. بنابراین چاپ کردن اوراق و برگه‌های استوری که حاوی اطلاعات تا نزدیکیهای مرگ او بود بدون افزودن آگاهیهای تازه نادرست و ابر می‌بود و آقای بالو بود با دقت و پشتکار توانسته است یادداشتهای استوری را به کمال نزدیک کند و به حدی که در اروپا اطلاعات از کتابها و مقاله‌ها و پژوهشهای ایران به دست می‌آید بر مندرجات کتاب عالیقدر استوری بیفزاید. من چهار سال پیش که او را در اطاق کارش دیدم فوراً جوایب نسخه‌های از خمسه نظامی بود که در مجلس شورای ملی است و تاریخی قدیمی دارد و ضرورت داشت که در کتاب معرفی آن را بیاورد.

ادوارد براون تاریخ ادبیات زبان فارسی را پایه گذارد. ولی حقاً باید گفت و دانست که کتاب او با مجموعه عظیم فهرست استوری، یعنی همین کتاب مورد سخن است که آراستگی و کمال می‌یابد و علاقه‌مند ادبیات فارسی از راه این کتاب با گذشته و میراث و موجودی آن به صورت علمی آشنایی می‌یابد. به هیچ رشته‌ای بی‌کتابشناسی نمی‌توان دست برد و ادبیات فارسی هم از این قاعده مستثنی نیست.

برای آنکه خواننده بداند این گنج بی‌بدیل چیست به آنچه در باره فردوسی (شماره ۵۸) شده است می‌نگریم. (صفحه ۱۱۲ تا ۱۵۹)

ابتدا تاریخچه تحقیقات در باره فردوسی که از نلدکه و تقی‌زاده (دو تحقیق اصلی) آغاز شده است آورده شده و به همه پژوهشهای اساسی ایرانیان (قزوینی، مینوی و خالقی مطلق) توجه داده شده است. پس از آن شاهنامه و مقدمه‌های آن موضوع سخن است، سپس معرفی نسخه‌های خطی و بحثهایی که در باره هر یک (مانند دموت) شده، آن هم به تفصیل با ذکر محل نگاهداری و شماره و تاریخ کتابت یا تاریخ احتمالی نسخه آمده است. بالاخره چاپهای شاهنامه و فرهنگها، ترجمه‌ها و برگزیده‌های مهم آن کتاب نامور معرفی شده است.

امیدست انجمن آسیایی بتواند با وجود سنگینی کار و گرانی مصارف این خدمت ارجمند را به پایان برساند. نیز امیدست همه کتابخانه‌های دانشگاهی و مراکز علمی مربوط به علوم انسانی ایران یک نسخه از آن را بخرند که این مرجع اساسی و ضروری دم‌دستی در اختیار دانش‌پژوهان باشد و ضمناً تا حدی به ادامه کار کمکی بشود. مرکز نشر دانشگاهی که به این مراتب و مباحث علاقه‌مند است طبعاً می‌باید برای این مهم راهی بیندیشد تا کتابخانه‌ها و مراکز علمی کتاب را بتوانند آسانتر تهیه کنند و احیاناً محققان هم بمانند کتابهای دیگر به این مأخذ دسترس داشته باشند.

قشقایی (برای ملکی بی‌بی)

دوازده سال پیش در مقاله «کنیه، لقب، نسبت عشایر و ذکر آنها در متون فارسی» که در کتاب آگاه (ایلات و عشایر) سال ۱۳۶۲، صفحات ۲۳۱ - ۲۴۵ نشر شد در باره قدمت نام قشقایی متذکر شدم که نخستین بار در جامع‌التواریخ حسنی (تألیف ۸۵۵ - ۸۵۷) از احشام قشقایی که در گندمان

بوده‌اند یاد شده است. متن دومی که این نام را در آن دیده بودم تذکره نصیرآبادی تألیف شده در روزگار پادشاهی شاه‌عباس دوم است که این کلمه در قطعه شعر هجوی که شاعری سروده نقل شده است و آن بیت که در باره کلاه است چنین است:

هر که دید آن به سرزم گفت مبارک باشد

پاره خسیک پسینیر خلیج و قشقای

از آن پس چهار اطلاع دیگر در باره قشقای یافتیم که به نظم تاریخی آنها را برای آگاهی محققان رشته‌عشایرشناسی نقل می‌کنم، اگرچه ممکن است بدون اشاره به این یادداشت در پژوهشهای خود بیاورند.

(۱) در منشآت فتوحی تألیف روح‌الله منشی شیرازی متخلص به فتوحی (نسخه شماره ۲۰۴۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که مستوفی و در سال ۱۰۲۷ زنده بود پروانچه کلانتری فیروزآباد به نام شهریاری امیر یوسف شاه کمال مندرج است. البته نامی از اصطلاح قشقای در آن نیست.

(۲) این بیت را در تذکره‌ای که متأسفانه نامش را یادداشت نکرده‌ام از مؤید عظیم‌آبادی در گذشته در سال ۱۰۶۸ یافته‌ام:

نماید قشقه آن ابرو حسام

هلالش بر رخ خورشید نام

۳) در مجموعه M/322 کتابخانه دانشگاه لوس آنجلس رساله‌ای هست متضمن آمار و اطلاعات مربوط به لشکریان و طوایف و امور مالی ایران که در سال ۱۲۱۵ تدوین شده و در قسمتی از آن تفصیلی آمده است مربوط به «کیفیت جمع مال‌گذاری و جمعیت خلقت مملکت ایران... به موجبی که در سنه یک هزار و یکصد و بیست و هشت عهد پادشاه شهید شاه سلطان حسین صفوی به اهتمام میرزا محمدحسین مستوفی الممالک تخمین شده بود» و این مطلب از روی کتابی به نام «تحفه شاهی» که هنوز هویت آن شناخته نشده و به دست نیامده اخذ شده بوده است. سراسر این رساله را آقای محمدتقی دانش‌پژوه در مجله فرهنگ ایران زمین (جلد بیستم، سال ۱۳۵۳) چاپ کرده‌اند و در نشریه نسخه‌های خطی (دفتر ۱۱ و ۱۲) صفحه ۲۱ شناسانده‌اند.

در بخشی از این رساله که از ساکنان بندرات فارس یاد می‌شود مؤلف نوشته است «بنابر آنکه شغل سپاهگیری چنانچه باید و شاید درخشکی از آنها [یعنی ساکنان بومی] در ازمنه سلف مفهوم نگردیده، لهذا به قدر سرلک خان‌وار از ایالات آورده در کوهستانهای قریب به ساحل فارس ساکن نموده‌اند. چنانکه نام ایلات مذکور زنگنه، گرایلی، قشقه و ممسینی است.»

۴) در تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا که در سال ۱۲۶۷ تألیف شده است ذیل «ذکر احوالات کرمان و حکایاتی که در آن صفحات در ایام توقف نایب‌السلطنه در قوچان واقع شد تا ایام وفات نایب‌السلطنه مرحوم» آمده است:

«چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس از رفتن سرکار نایب‌السلطنه به خراسان آسودگی از امورات مملکت فارس پیدا نمود، با ایلخانی فارس به سبب اخلاص کیشی به نایب‌السلطنه در مقام ایذاء و اذیت برآمده، ایلخانی نیز با اکثر طوایف قاشقه به کرمان پیش سیف‌الملوک میرزا رفت و حسینعلی میرزا ایلخانی را با طایفه مزبور از سیف‌الملوک میرزا مطالبه نمود و سیف‌الملوک میرزا مراجعت دادن او را به خدمت فرمانفرما موقوف به اذن و اجازه نایب‌السلطنه ساخت.» (س ۱۶۵).

نکته قابل اهمیت در این دو ضبط دوره قاجاری صورت‌های قشقه و قاشقه به جای نسبت قشقایی است، یعنی به کار بردن آن کلمه‌ای که احتمال داده شده است نام قشقایی منسوب بدان است و یعنی نام طوایف قشقایی از کلمه قشقه گرفته شده است.

تلگراف در باره رژی

چند سال پیش در دیدار با دوست گرامی آقای منوچهر محمودی دفتر مسوده نامه‌های مرحوم میرزا محمودخان مشاورالملک را دیدم که به هنگام مأموریت ژنرال قنولی در بغداد می‌نوشته است. در میان آن مجموعه سوادنامه‌ای دیدم که مشاورالملک در بیست و هشتم محرم ۱۳۰۹ به امین‌السلطان نوشته است و چون مربوط به واقعه رژی و اقدام میرزای شیرزای به ارسال تلگراف به ناصرالدین شاه می‌بود چاپ آن را ضروری دانستم و چون اخیراً دوست فاضل آقای

کیومرث محمودی فتوکی آن صفحه را در اختیارم گذارده است متن نامه را استنساخ و چاپ می کند.

نمره ۲۶ بتاریخ ۲۸ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۹

خدمت حضرت اجل اشرف اعظم آقای امین السلطان وزیر اعظم دام اجلاله العالی

تصدقت شوم به زیارت تلگراف رمز مبارک مشرف و از او امر مبارکه اطلاع حاصل نموده و فوراً در ضمن عریضه تلگرافی رمز به حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف اعظم عالی جواب عرض نمود که برای ابلاغ فرمایشات مطاعه و او امر مبارکه عازم سامره می شود. تدارک سفر دیده مجدداً به طرف سامره حرکت نموده بعد از ورود و آستان بوسی ائمه طاهربین صلوات... علیهم اجمعین و دعاگونی وجود مقدس مبارک و ذات ملکوتی صفات بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا و ارواح العالمین فداه با جناب مستطاب حجة الاسلام آقای میرزا حسن مجتهد شیرازی سلمه الله در خلوت ملاقات و مضمون امر مبارک تلگرافی را به ایشان ابلاغ نمود و در مدت دو روز مدت اقامت سامره دو مجلس در خلوت با ایشان ملاقات نموده و مذاکرات لازمه نمود.

خلاصه جواب ایشان این بود که به فدوی اظهار نمودند که در سفر اول که شما آمدید و در خصوص آقای سید علی اکبر فرمایشات مطاعه را ابلاغ نمودید و مناسب شده بود که مشارالیه چندی به عتبات عرش درجات مشرف باشد، من هم خیالی نداشتم و در صدد عرض عریضه به خاکپای مبارک همایونی ارواحنا فداه نبودم. بعد از رفتن شما و آمدن آقای سیدعلی اکبر به سامره چندی هم گذشت، نوشتجات زیاد از ولایات ممالک محروسه دولت ابد آیت علیه از هر طرف به من رسید و شکایات زیاد از مداخله فرنگیها در مسائل بانک و تنباکو و غیره نوشته بودند. این نوشتجات و شکایات عدیده مرا مجبور نمودند و تکلیف شرعی چنان اقتضا نمود که محض دولتخواهی عریضه تلگرافی به خاکپای جواهر آسای مبارک همایونی ارواحنا فداه عرض نمودم و مقصودی جز دولتخواهی و خیر دنیا و آخرت و سلامتی ذات اقدس ملوکانه ارواحنا فداه نداشته و ندارم و پیوسته در این آستان ملایک پاسبان به دعاگونی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه مشغول هستم

و در ضمن صحبت که در دو مجلس ملاقات می شد بطوریکه اظهار می نمودند در ضمن نوشتجات زیاد که از ولایات ممالک محروسه به ایشان رسیده است جمعی به ایشان اینطور وانمود کرده اند و نوشته اند که آندو شد فرنگیها بالمآل اسباب ضرر دولت و ملت و سستی شریعت مقدسه خواهد شد و جناب مستطاب معظم الیه از این نوشتجات خیلی پریشان و مضطرب بودند.

فدوی خیلی با ایشان گفتگو نموده و به ایشان اظهار نمود که اولیاء دولت قوی شوکت علیه که بصیرت کامل دارند البته ضرری تصور نفرموده اند و صلاح دولت و ملت و شریعت مقدسه را البته

ملاحظه فرموده‌اند و هر قدر فدوی خواست معلوم نماید این نوشتجات که به ایشان رسیده است از کدام ولایت و از چه اشخاص بوده است بروز ندادند و بطور اجمال اظهار این مطلب را می نمودند و فدوی از روی حدس این طور استنباط می نماید که علماء و تجار از تبریز و شیراز و بوشهر و سایر ولایات به ایشان شروحنی نوشته‌اند و ایشان را پریشان خاطر و مجبور نموده‌اند که عریضه تلگرافی به خاکپای جواهر آسای مبارک همایونی ارواحنا فداه عرض کرده‌اند.

و در هر حال بعد از ابلاغ اوامر مطاعه مبارکه مندرجه در تلگراف رمز مبارک و گفتگوها که در دو مجلس ملاقات شد از ظاهر حال ایشان چنان استنباط نمود که دیگر تجدید در عرض عریضه نکنند، مگر آنکه باز نوشتجات جدید از علماء و تجار ولایات ممالک محروسه به ایشان برسد.

در مجلس آخر هم که فدوی ایشان را وداع می نمود صورت تلگراف رمز مبارک را از فدوی خواستند. در جواب ایشان اظهار نمودم که من همبقدر مأمور بودم که مضمون امر مبارک تلگرافی را به جناب شما ابلاغ نمایم، ولی اجازه ندارم که صورت آن حکم مبارک تلگرافی را خدمت جناب شما بدهم. باز اصرار نمودند که صورت را از بغداد برای من بفرستید نزد من محفوظ خواهد ماند. فدوی ساکت شده ایشان را وداع نموده به بغداد مراجعت نمود و لازم دانست مراتب را به عرض حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف اعظم عالی دام اجلاله العتالی برساند.

چنانچه اجازه می فرمائید صورت تلگراف رمز مبارک را برای ایشان به سامره بفرستد. والافلام.

تلگرافهای رمز مبارک که سابقاً و لاحقاً رسیده بود خیلی مخلوط بود. اگرچه فدوی از اوامر مطاعه مبارکه اطلاع حاصل نمود، ولی چون مخلوط می رسد شاید نکته‌ای از اوامر علیه برای فدوی مجهول بماند. استدعا دارد مقرر فرمایند در تلگرافخانه‌ها بعد از این خیلی دقت نمایند و حروف رمز را بطور صحت تلگراف نمایند که بطور صحت برسد و نکته‌ای از اوامر علیه و فرمایشات مطاعه مجهول نماند که موجب قصور فدوی در انجام اوامر مبارکه شود. زیاده جسارت ندارد. امر اجل امجد اشرف ارفع اعظم عالی مطاع.

معروضه ۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۰۹

تازه‌های لازار

هرچندی یکبار چند مقاله تازه پژوهشمندانه از ژیلبر لازار می رسد. بر توانایی و استواری او در کار ایرانشناسی آفرین می خوانم و از هر نوشته‌ای که از او می بینم نکته‌هایی می آموزم.

دیروز پنج مقاله و یک کتاب رسید، یکی از یکی دلپذیر تر. کتاب مجموعه مقالاتی است که در مراسم سالگرد یکصد سالگی مرگ جیمز دار مستر در هند چاپ شده است و لازار گردآورنده و

ناظر بوده است به همراه D.R.Sardesai رئیس انجمن آسیایی بمبئی. دارمستر برجسته‌ترین ایران‌شناس فرانسوی در قرن گذشته بود و تاریخ و زبان و ادبیات ایران از عصر هخامنشی تا روزگاران اسلامی قلمرو دانشی او بود. به کتاب زند اوستایش هنوز که هنوزست استاد‌هایی می‌شود. دارمستر را گراف نیست اگر مؤسس مکتب ایران‌شناسی فرانسه بدانیم. او یکی از شایسته‌ترین کتاب‌های خود را مطالعات ایرانی Etudes Iranienne نامید و نشان داد که این رشته در جهان علم می‌باید مقام مشخص داشته باشد و شاید از همین جا باشد که مستشرقین برجسته توجه پیدا کردند به اینکه «اورینتالیسم» Orientalisme جوابگوی علمی همه زمینه‌های مرتبط با مشرق نمی‌تواند باشد.

در کتاب James Darmesteter Remembered (بمبئی ۱۹۹۴) هفت مقاله مندرج است و همه برگزیده زوایای مهم تحقیقات دارمستر و گوشه‌های زندگی ثمربخش اوست و بدانید که این محقق درجه اول ایران‌شناسی کتاب‌های درسی در موضوع‌های ادبیات اروپایی برای مدارس فرانسه می‌نوشت. شاید برای ارتزاق زیرا، از کتاب‌های عالم شرق‌شناسی که چند دهه تایید فروش می‌رفت درآمدی حاصل نمی‌شده است.

مقاله‌ها از لازار، دستور کیخسرو و جاماسپ، فیلیپ ژینیو (استاد نامدار ادبیات و زبان پهلوی و دوران ساسانی)، فرانز گوت، پیرلوکوک، اریک فالپو و بالاخره نهال تجدد دانشمند ایرانی مقیم پاریس. مقاله‌ها همه به زبان انگلیسی است.

مقاله تجدد به دنبال نشر کتاب مانوی مهم Compendium درین مجمع در باره اصطلاحات زردشتی در ادبیات مانوی چین است و باید بدانید که جوانه‌های پژوهشی نهال در دو کتاب خوب و چند مقاله ارزشمند در زبانهای غیر فارسی نشر شده است.

دو تا از مقاله‌های لازار در باره رباعی است. یکی از مقاله‌ها که در جشن‌نامه فیلیپ ژینیو به چاپ رسیده دربرگیرنده بحثی است در باره رباعیاتی از خیام که جنبه غیردینی دارد. مقاله دیگر بحثی است در اینکه چگونه می‌توان رباعی را ترجمه کرد. این مقاله در یادنامه الکسندرو پوزانی ایران‌شناس ایتالیایی چاپ شده است.

دو مقاله دیگر یکی به انگلیسی و یکی به فارسی در باره ریشه‌های زبان فارسی ادبی و نشان دادن تفاوت اصطلاحی دری و فارسی و فارسی دری و تحولات آن در دورانهای تاریخی است و بالاخره به استناد «قرآن قدس»، پی بردن به اینکه سرچشمه فارسی ادبی به کدام آبشخوری کشد. مقاله انگلیسی در بولتن «العصور الوسطی» Wusta - Usres Al - (اکتبر ۱۹۹۳) چاپ شده است و متن فارسی در مجله ایران‌نامه در همان سال.

بالاخره آخرین مقاله لازار خطاباً کوتاهی است که در «انستیتو دو فرانس قسمت آکادمی ادبیات و کتیبه‌ها» در باره «ایران‌شناسی» ایراد کرده و کیفیت ارتباطی گذشته و کنونی این رشته و ضرورت‌هایی که درین مقصود هست، برگفته است و تفصیل آن را به گفتاری دیگر می‌گذارم که

فرصت و مجال می خواهد.

«اکنون که این یادداشت تصحیح مطبعی می شود باید بتوایم که کتابی دیگر از لازار به نام Formation de langue Persane حاوی عده ای از مقاله های مهم و معتبر او به دستم رسید که چکیده عقاید علمی او را دربر دارد.

درگذشت بولدروف از زبان بایفسکی

در این باره نامه ای بولچاپ می کنم که ایرانشناس روس آقای س. بایفسکی به من نوشته است. دانشمند محترم آقای ایرج افشار را مجله آینده دریافت کرده ام خیلی ممنون. شهر Minneapolis مرکز ایرانشناسی نیست. می شود گفت که بنده در تنهایی زندگی می کنم. بشهر دیگر نمی روم چونکه اینجا پسر و دخترم زندگی می کنند. ولی چند تا مقاله Encyclopedia raliva چاپ کردم و تکرار می کنم که در سال ۱۹۸۹ در مسکو کتابم چاپ شد. نام کتاب (XI - XVII - XVII) Ramnyaya persidskaya lpyicgphia یعنی این تاریخ فرهنگ نویسی فارسی از قرن ۱۱ تا قرن ۱۵ است.

گمان می کنم که شما می توانید این کتابها را به فارسی یا به انگلیسی نشر کنید. ممکن است خانم پروین منزوی می تواند ترجمه کند. با پروین منزوی در شهر لنینگراد آشنا شدم. آن وقت او دانشجوی انستیتوی پزشکی بود و زبان روسی را خوب می داند و می دانم که یک کتاب در باره تاریخ از روسی بفارسی ترجمه کرد و این کتاب در سالهای آخر در ایران چاپ شد. می خواهم که ایرانشناسان از کتاب بنده معلوم باشند حالا مقاله کوچکی می فرستم.

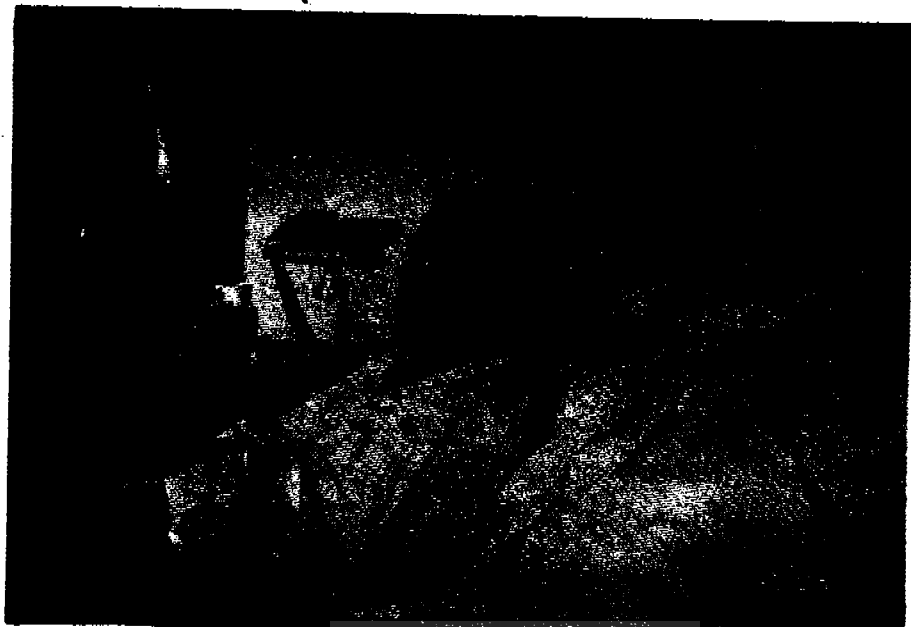
درگذشت استاد زبان فارسی و ادبیات فارسی در روسیه

استاد الکساندر بولدروف (A. Bolderoy)

۲۹ ماه مه ۱۹۰۹ پتربورگ - ۴ ماه ژوئن ۱۹۹۳ پتربورگ

زبان فارسی و ادبیات را در دانشگاه پتربورگ یاد گرفته بود که او دانشجو بود در آن وقت استادان الکساندر فریمان، وی برتلس و ای. کراچکفسکی و وبارتلد درس می دادند. بعد از اتمام در گرفتن درس در دانشگاه بولدروف به تاجیکستان رفت. در تاجیکستان کار می کرد. در تاجیکستان او در باره فلکلر (Folklor) بدخشانی ماتریال جمع آوری می کرد و در سال ۱۹۴۸ مقاله در باره این موضوع چاپ کرد: «فلکلر بدخشانی» ولی پیش از آن او در تاجیکستان درباره فلکلر تاجیک چند تا مقاله در تاجیکستان چاپ کرده است:

«در باره فلکلر تاجیکستان» در سال ۱۹۳۶ چاپ شد. «نمونه های فلکلر تاجیکی» در سال ۱۹۳۸ چاپ کرد. در سال ۱۹۴۰ مقاله در باره کلیات سعدی در تاجیکستان چاپ کرده است. بعد از برگشتن به پتربورگ بولدروف در موزه ارماتاز کار می کرد و هم در انستیتوی خاورشناسی



● سیدمحمدعلی جمالزاده در بیمارستان زنو - (شهریور ۱۳۷۴) عکس از مرتضی عبداللهی

فرهنگستان روسیه کار می‌کرد و بعد از آن در دانشگاه پتربورگ ادبیات فارسی را درس می‌داد. در موقع جنگ بولدروف در شهر پتربورگ (لنینگراد) در شرایط سخت زندگی می‌کرد. در آن وقت در شهر گرسنگی بود. بولدرف نسخه‌های خطی نگاهداری و پاسبانی می‌کرد و آنها را نجات داد. (در انستیتوی خاورشناسی که آنجا هم نسخه‌های فارسی هم بودند) بولدروف بیشتر ادبیات‌شناس بود و مهمترین کار او متن انتقاد از زین‌الدین و سفی بدای‌الوقای که در سال ۱۹۶۱ در مسکو چاپ شد بعد از آن این کتاب در تهران چاپ شده بود. در باره زندگی ادبیات در هرات و در خراسان و آسیای میانه در قرن ۱۵ و ۱۶ چند مقالات چاپ کرد. در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ چند تا مقاله بفارسی در مجله پیام‌نو (۱۹۴۵) و پیام نوین (۱۹۶۶) چاپ کرد بولدروف شرکت‌کننده کنگره جهانی ایرانشناسانی بود که در تهران بود و شرکت‌کننده کنگره خاورشناسان مسکو بود.

با دانشمندان تاجیکستان همکاری می‌کرد و او نشان عالم برجسته تاجیکستان داشت. بعد از استاد آ. فریمان بولدروف رئیس کافدرا (کرسی) فیلولوژی ایرانی دانشگاه پتربورگ بود. در درسهای زبان فارسی و ادبیات فارسی همیشه به نسخه‌های خطی فارسی توجه می‌کرد. در سخنرانی‌ها ناطق خوب بود. شخصی مهربان و عادل بود. تقریباً ۵۰ (پنجاه) سال با او آشنا بودم. او تحریرکننده کتاب‌هایم بود.

۱) فهرست نسخه‌های فارسی (فرهنگهای فارسی) مسکو ۱۹۶۲.

۲) فهرست نسخه‌های فارسی (فرهنگهای عربی بفارسی و فارسی به ترکی) مسکو ۱۹۶۸.

او بود تحریرکننده ترجمه‌های کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی مسکو ۱۹۶۳.
این بود ترجمه کامل از فارسی به روسی. ارادتمند شما س. ای. بایفسکی
می‌توانید به این شماره تلفن تماس بگیرید: ۹۳۵۵۴۳۸ (۶۱۲)

Dr. S. Bayevsky

8300 W 31 Str # 303

St. Louis Park, MN 55420

U. S. A

نامه تازه جمالزاده

۱۷ اکتبر ۱۹۹۵ جمالزاده نامه‌ای به خطی و قلمی محکم، اما مرکب مازیکش خشکیده و کم‌رنگ شده است برایم نوشته و چون یادگاری است از مردی که به صد و چند سالگی رسیده و نگارش را برای او آسان نیست چاپ می‌کنم که یادی از همت او شده باشد.

قربان ایرج خیلی عزیزم می‌روم (دوبار)

جواب نامه خوبت و مسرت آوردت را نوشته بودم ولی نفرستاده بودم چون آخرین آدرست را درست نمی‌دانستم و پاکتم در نزد خودم در منزل مانده و نفرستاده همانجا مانده بود و آدرس جدیدت را درست یقین نداشتم داشته باشم ولی... آقای موحد عزیز به بیمارستان به دیدنم آمد و آدرس درستت را من از او [گرفتم] اکنون با خوشی برایت کاغذ می‌نویسم و ان‌شاءالله برایت خواهم فرستاد و به دستت خواهد رسید.

من درست و حسابی ۱۰۳ ساله (و بلکه قدری ۱۰۴ ساله) شده‌ام و نمی‌دانم تاکی باز زنده خواهم ماند. چندان نمانده است.

هموار خواهی کرد گیتی را؟ گیتی است کی پذیرد همواری

معلوم شد «آینده» دیگر به چاپ نمی‌رسد. حیف آن همه مقاله‌های بسیار بسیار خوب که باقی ماندنی بود. همه از خود ایرج عزیزمان بود.

ای کاش بهترین مقاله‌های آن را و بهترین عکسها را بیرون می‌آوردی و با [سم] «گذشته آینده» بصورت کتاب خوبی به چاپ می‌رساندی. طالب بسیار خواهد داشت و ان‌شاء... با اشکال و سردردی^(۱) (دوبار) مواجه نخواهی شد. گمان می‌کنم که اگر من ۱۰۳ ساله شدم تو هم لااقل ۸۰ ساله هستی. خدا به تو و امثال تو و کسانت و عزیزانت سلامتی و کامرانی و رضایت عطا فرماید.

من هنوز در بیمارستان هستم و بزودی به بیمارستان دیگر خواهم رفت و دست خداست که باز تاکی زنده باشم. بهر صورت رفتنی هستم و حرفی ندارم. کیست که باقی بماند.

رو تا قیامت... زاری کن

کی رفته را به زاری باز آری

به من کاغذ بنویس و دو پسر عزیزت را خیلی سلام برسان. قربانت جمالزاده...
در اطراف این صفحه به تفاریق نوشته است:

- ایرج جان بسیار عزیز و دوست داشتنی

- ایرج جان اگر خواستی برابم کاغذی بنویسی بهمان آدرس منزلمان بنویس.

- به دوست بسیار دوست داشتنی، حضرت آقای موحد خیلی سلام دارم.

- دو پسر عزیزت را (جاسفید گذاشته) می بوسم. خدا حافظ آنها باشد و خدانگهدارت باشد.

- به دوست بسیار خوب و عزیزمان حضرت آقای استاد عالی مقام آقای شیخ الاسلامی خیلی

سلام و ارادت مرا برسان.

شاهنامه فلورانس و ماه محرم الحرام

در نسخه شاهنامه فلورانس مورخ ۶۱۴ که در آن به یکی از موارد اشکالی که در «کلفون» آن نسخه موجب شبهه و تردید می شود اشاره شده بود.

در عبارت مذکور، بعضی اشکال کردند چرا کاتب در ذکر محرم الحرام را با وصف «مبارک» آورده و نوشته است: تمام شد مجلد اول از شاهنامه به پیروزی و خرمی. روز سه شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده بحمدالله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین الطیبین.

اتفاقاً در نسخه خطی شاهنامه به خط محمدبن عبدالکریم بن محمدبن ابی الحسین الفقیه النیرنری (؟) (موزه ملی پاکستان) هم آمده است «تم الکتاب بعون الله الملك الوهاب فی ثانی شهرالله المبارک المحرم بسنة الثین و خمسین و سبعمانه» (عکس آن در کتاب پیوندهای فرهنگی ص ۸۹ از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دیده می شود).

برای آنکه مشخص باشد قدما ماه محرم الحرام را مبارک می نوشته اند و می دانسته اند این عبارت از فصل نجومی کتاب «عقول عشره» تألیف محمد براری قاقشال در سال ۱۰۸۴ قمری (چاپ ۱۳۱۷ قمری در بمبئی) نقل می شود:

«از جمله دوازده ماه چهار ماه حرام است: رجب المرجب و ذی العقده و ذی الحجه و محرم و معنی حرام زیاده حرمت است عندالله تعالی. یعنی طاعات را درین ماهها ثواب بسیار است...»

المحرم شهری است مبارک و از برای این او را محرم گفتند که قتال درین ماه حرام است. روز اول این ماه پیش ملک عرب همچنان بود که نوروز پیش ملوک عجم. ملک می نشست و ارکان دولت برای تهیت می آمدند و آن را نوروز می گفتندی. (صفحه ۳۴).

قطعاً این مطلب را مؤلف مذکور از منابع قدیمتر آورده و در صورتی که تصحیح شود در کتب نجومی پیشینیان یافته می شود.

مؤلف مذکور بجز محرم در توصیف ماههای ربیع الاول، رمضان، شوال لفظ مبارک را قید کرده است.

پیرزید

محمدحسین اسلامپناه ما را به پیرزید برد. پیرزید باز مانده بنایی است چهارگوش به فضای نه متر در نه متر از قرن هشتم هجری در گورستان آبادی فتح آباد. فتح آباد در هفت کیلومتری سعادت آبادست. سعادت آباد در راهی است که به حسین آباد و پاریز می رود و این راه بیست کیلومتر نرسیده به بردسیر جدا می شود.

بنای پیرزید سراسر از سنگ و از سطح زمین حدود یک متر و نیم در گودی ساخته شده است. در ورودی آن به سوی مغرب است. در سمت شمال هم دریچه ای داشته است. گنبد بنا بکلی ریخته است.

درون ساختمان گچ پوش و گچکاری بوده است. هنوز مقدار زیادی از گچکاری های ظریف محراب زیبای آن سالم است. روی جرزها هم مقداری از نقوش برجای مانده.

اسلامپناه گفت علی اکبر سرفراز این جا را دیده بود و گزارشی در باره آن نوشته است. در کنار این ساختمان یک سنگ قبر صندوقی کهنه افتاده است. آنقدر که از مشخصات نام صاحب قبر را می توان خواند این است:

وفات... محترمه مرحومه مغفوره سعیده شهیده فخر (الستین) فاطمه خاتون بنت شیخ محمود... فی التاریخ شهر شوال سنه خمس و اربعین و ثمانمانه.

گنبد - چهارطاقی

از اصطهبانات به سوی دریاچه بختگان آمدیم. بختگان و طشک دو دریاچه نزدیک به هم است. نام آبادیهای اطراف این دو دریاچه آباده طشک، خُرامه و... است و راههای خاکی دارد. چون در سنبری پیش از این از سوی ارسنجان به آباده طشک آمده و خود را از شمال و شرق دریاچه طشک به تیریز رسانیده بودم این بار از سوی جنوب و غرب آن به سوی خرامه حرکت کردیم. خرامه آبادی بزرگی است. شهر رتبه دوم نیست اما از شهرک بسیار بزرگست. سه راه دارد. یکی راهی است آسفالتی مستقیم به شیراز و دیگر راهی است آسفالتی به سروستان. سومین راه، راهی است خاکی که از ده کیلومتری جاده اصطهبانات شیراز در کناره دریاچه بختگان آغاز می شود. نخستین آبادی این راه... نام دارد. پس از آن به مزرعهای می رسیم که گنبد (گنبد) می گویند. نام مزرعه قاعدتاً به مناسبت ویرانه چهارطاقی ساسانی آن است که به سمت چپ دید. می شود و روستائیان آن را «چهار طاق» می نامند.

پس از «گنبد» به جانی رسیدیم که در قدیم ایام اطراق گاه و بارانداز قواقل بوده، زیرا

ویرانه‌های کاروانسرای شاه عباسی آن (از سنگ) هنوز هست.
آبادی بعدی جهان‌آبادست. درین آبادی ویرانه‌های کاروانسرای سنگی بسیار قدیمی هست.
شاید ساسانی باشد و شاید از قرون نخستین اسلامی.

ستون پایه هخامنشی

از دهنة جنوبی بازار فسا به درآمد و نزدیک میدانی به درون بن‌بست شماره ۳۷۳ رفته‌ام که سردر قدیمی و در چوبی کوبه‌دارش چشم‌نوازی می‌کرد. در چند متری این بن‌بست کنار دیوار «واشدگاهی» دو سنگ استوانه‌ای افتاده است که در نظر اول معلوم شد یکی سنگ صباغی یا گازی بوده و دیگری ستون پایه‌ای است هخامنشی با نقش‌هایی همانند با آنچه در جاهای دیگر دیده می‌شود.

امیدبست اداره میراث فرهنگی فسا هرچه زودتر این دو سنگ را بردارند و در کتابخانه عمومی یا پارک شهر بگذارند که مردم ببینند. اینجا که هست روزی که ساختمانهای قدیمی را می‌کوبند در میان خاک و خشت‌های خراب شده از میان خواهد رفت.

شیرسنگی همدان

پرویز اذکائی مقاله‌ای پژوهش‌مندانه در مجله «باستانشناسی و تاریخ» منتشر کرد که به همه زوایای تاریخی و اساطیری آن پرداخته شده است، مگر اشارت به حکایتی که مجدخوافی در کتاب «روضه خلد» در باره اعتقاد زنان بی‌شوهر آورده و گفته است که بر آن نشینند تا شوهر پیدا شود و تمام حکایت را باید در آن کتاب خواند (صفحه ۱۸۵ - ۱۸۷ چاپ مرحوم محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۵).

خط رسولی بر یادداشت فرهاد میرزا

خوشنویس گرامی آوازه‌مند که مجموعه‌های دلپذیر خطوطش آویزه مجموعه‌های هنری امروزست چند برگ از قطعات خوش خویش را بروی کاغذهای قدیمی باطله‌نما (از نوع قباله‌ها و اسناد سیاقی) نوشته و به چاپ رسانیده است. ورقه دوم این مجموعه که بیتی از حافظ به سبک سیاه مشق با اسلوبی نوین بر آن به زیبایی و چشمگیری نوشته شده است صلح‌نامه‌ای است از سال ۱۲۸۰ که عده‌ای آن را تسجیل کرده‌اند، از جمله فرهاد میرزا معتمدالدوله در قسمت پائین حاشیه دست راست، نصرت‌الدوله (طبعاً فیروز فیرزا)، معزالدوله، رئیس الکتاب (۴) و عکس آن درینجا برای نمودن مقام خط رسولی آورده می‌شود.

فردوس المرشدية في اسرار الصيية

(سيرت نامه شيخ ابواسحق كلزوري)

تأليف :

محمود بن عثمان

تأليف ۱۳۸۸ و .

بهرمن امجد آباد

تلران

کتابخانه دانش

صفحه اول و دوم اولین کتابی که زنده یاد طهوری منتشر کرد.



به سرمایه سید عبدالنصار طهوری چاپ شد

همه حقوق چاپ محفوظ است

چاپ این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ شمسی در چاپخانه مجلس پایان رسید.

درگذشت عبدالغفار طهوری

عبدالغفار طهوری در آذر ماه ۱۳۷۴ درگذشت. هفتاد و دو سال زندگی کرد و پنجاه سال خدمتگزاری به فرهنگ. آغاز کارش در کتابفروشی دانش بود. با کتاب از آنجا آشنا شد و با دانشمندان هم از آنجا. شاید پانزده سال در آن کتابفروشی کار کرد. پس از آن دهه‌ای در خیابان شاه‌آباد خرید و آرام آرام گامهای استوار در راه نشر و پخش و فروش کتابهای تحقیقاتی مربوط به تاریخ و ادب برداشت. از آغاز، ذهنش و فکرش و همتش بر آن بود که کتابهای ماندگار چاپ کند. این شاخ و آن شاخ چندان نمی‌پرید. بلندپروازی نداشت. شاید بتوان گفت که بر راه محمد رضانی می‌رفت. کتابهایی که در سلسله «زبان و فرهنگ ایران» به چاپ رسانید غالباً از متون و یا پژوهشهای خوب است و بی‌گمان پنجاه عنوان از آنها همیشگی است.

از کارهای ارزشمند او مساعدتی بود که به ایرانشناسان خارجی می‌کرد. اغلب آنها مشتری کتابفروشی او بودند زیرا با هوشیاری درمی‌یافت که هر کدام از آنها، چه می‌جوید و چه را باید به آنها عرضه کرد. طمع نمی‌کرد. آنها را نمی‌فریفت. بنابراین بنوعی خدمتگزار راه گسترش رشته ایرانشناسی بود.